جلسه 129

شنبه 12/08/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

گفتیم یکی از ثمرات این بود که اگر خطابی بیاید بگوید آمرک بغسل الجمعة و الجنابة، و ثابت بشود که غسل جمعه واجب نیست. آیا می شود به این خطاب تمسک کرد برای وجوب غسل جنابت یا نه؟

گفته شد که بنابر اینکه دلالت کلمه امر بر وجوب به وضع باشد، که مسلک مرحوم آخوند صاحب کفایه هست، اگر آمرک بغسل الجمعة بخواهد استعمال بشود در غیر وجوب، و بغسل الجنابة وقتی می گوئیم همین کلمه آمرک به لحاظ غسل جنابت استعمال بشود در وجوب، می شود استعمال لفظ در اکثر از معنا، و این یا محال است و یا خلاف ظاهر است. پس ما نمی توانیم به این خطاب تمسک کنیم و بگوئیم غسل جنابت واجب است. اگر خطاب دیگری بود که آن خطاب دیگر می گفت آمرک بغسل الجنابة حرفی نیست. چون این آمرک بغسل الجمعة و الجنابة که ظهور در استحباب غسل جنابت ندارد بلکه استعمال شده است در جامع طلب. ولکن کلام در این است که به این خطاب آمرک بغسل الجمعة و الجنابة دیگر نمی شود تمسک کرد بر وجوب غسل جنابت.

این بحث در فقه ثمرات زیادی دارد و روایاتی داریم که این مشکل در آن هست: مثلا وسائل 11/223 روایت صحیحه است که: إن رسول الله صلی الله علیه وآله أمر الناس بنتف الابط و حلق العانة و الغسل و التجرد فی ازار و رداء. پیامبر اکرم امر فرمود کسانی که می خواستند محرم بشود نتف ابط بکنند و حل عانه بکنند و غسل احرام بکنند و ازار و رداء بپوشند. خب نتف الابط و حلق العانة مسلم مستحب است، اما غسل احرام و لبس ازار و رداء آیا مستحب است یا واجب است؟ همین بحث پیش می آید که مراد از امر الناس در این روایت نسبت به نتف الابط و حلق العانة وجوب نیست، اگر بنا باشد در غسل و لبس ازار و رداء مراد وجوب باشد بنابر اینکه امر وضع می شود بر وجوب و دلالتش بر وجوب به دلالت وضعیه است، مستعمل فیه آنوقت می خواهد نسبت به نتف الابط و حلق العانة بشود استحباب و جامع طلب و نسبت به غسل احرام مثلا بشود وجوب. می شود استعمال لفظ در معنین.

ممکن است شما بفرمائید که این مطلب که مشهور هم می گویند و مرحوم آخوند هم می گوید در صورتی است که ما بگوئیم در موارد استحباب کلمه امر استعمال مجازی می شود، مجاز لغوی است. اما اگر گفتیم اصلا مجاز، مجاز ادعائی است، زید اسدٌ استعمال نمی شود اسد در معنای رجل شجاع، بلکه استعمال می شود در معنای خودش، ادعاء می گوئیم زید اسد است. می شود مجاز در مرحله ادعاء و نه در مرحله استعمال. والا زید اسد استعمال می شود اسد در همان معنای حقیقی خودش. ولذا عرفا می گویند زید شجاع است بلکه شیر است. اگر شیر استعمال بشود در معنای رجل شجاع که این تعبیر صحیح نیست که زید شجاع است بلکه بگو شیر است. پس این مجاز ادعائی است.

حالا آمرک بغسل الجمعة والجنابة گفته می شود که مستعمل فیه واحد است، فرمان می دهم تو را به غسل جمعه و جنابت. در مورد غسل جمعه مراد جدی مبتنی است بر مجاز ادعائی، مراد استعمالی که فرق نمی کند، پس مشکلی نداریم.

بله کسانی که مثل مرحوم آخوند وآقای صدر مجاز را لغوی می دانند ومی گویند اصلا معنای استعمالی عوض می شود اشکال وارد است. اما مسلک صحیح این است که مجاز یا غالبا یا دائما مجاز ادعائی است، مستعمل فیه عوض نمی شود همان معنای حقیقی است. ولذا گفته می شود که هیج محذوری ندارد، قرینه داریم که در آمرک بغسل الجمعة و الجنابة در غسل جمعه مجاز ادعائی است در مرحله مراد جدی. اما در غسل جنابت اصالة التطابق می گوید مراد استعمالی با مراد جدی یکی است. اصالة التطابق یا اصالة الجد تعبیر کنیم.

اقول: این مطلب درست نیست. برای اینکه حتی بنابر مسلک مجاز ادعائی باز خلاف ظاهر عرفی است که ما مثلا بگوئیم این دو که در اتاق هستند شیر هستند، بعد ببینیم که یک پهلوانی از اتاق بیرون آمد گفت من یکی از آن دو شیر هستم، شیر دوم هم در داخل اتاق هست برو ببین. ظهور عرفی ندارد که آن شیر دوم حیوان مفترس است. بگوئیم اصالة الجد می گوید خب یک شیر معلوم شد مجاز ادعائی است، انشاءالله شیر دوم همان فرد حقیقی است. خب عقلاء همچنین چیزی نمی گویند.

سؤال وجواب: در مجاز ادعائی هم یک کلمه بخواهد بر دو چیز تطبیق بشود یکی از آنها به نحو مجاز ادعائی و یکی به نحو حقیقی این خلاف ظاهر است. ...این دو نفری که در اتاق هستند شیر هستند. إن ترید أن تشوف الاسد فادخل الغرفة که دو فرد از اسد هست، یکی را دیدیم رجل شجاع است بگوئیم انشاءالله دومی حیوان مفترس است. همچنین انشاءاللهی عرف نمی تواند بگوید.

پس انصاف این است که طبق مسلک دلالت وضعیه کلمه امر بر وجوب، کما هو مختار صاحب الکفایة و السید الامام و السید الصدر والشیخ الاستاذ، در این صحیحه ای که می گفت امر الناس بنتف الابط و حلق العانة و الغسل و التجرد فی ازار ورداء دیگر نمی شود اثبات کرد وجوب غسل احرام را به این روایت. دیگر نمی شود اثبات کرد وجوب تجرد در ازار و رداء را برای محرم طبق این روایت.

اما بنابر اینکه بگوئیم دلالت کلمه امر بر وجوب للاطلاق است کما هو الصحیح، طبق این مبنا مرحوم آقای صدر هم فرموده است که مستعمل فیه واحد است در این آمرک، یعنی طلب، مقدمات حکمت دال آخر است، در مورد غسل جنابت می گوید این طلب همراه با ترخیص در ترک نیست. اما در مورد غسل جمعه دال آخری داریم برخلاف این مقدمات حکمت. شد تعدد دال و مدلول. مثل این می ماند که مولا گفت أکرم کل عالم، یک خطابی گفت یجب أن یکون الفقیه عادلا حتی تکرمه، فقیه باید عادل باشد تا واجب بشود اکرام او. منافات ندارد که اکرم کل عالم نسبت به فقیه مقید شد به عادل بودن، اما نسبت به غیر فقیه نه، عالم غیر فقیه فاسق هم بود مهم نیست. مانحن فیه هم از این قبیل می شود.

در تعلیقه بحوث فرموده اند نخیر، این درست نیست. چرا؟ برای اینکه آمرک بغسل الجمعة و الجنابة، یا برای اینکه خوب بحث روشن بشود إغتسل للجمعة و الجنابة که آقای صدر و مقرر بزرگوار بحث ایشان قائلند که دیگر اغتسل للجمعة والجنابة ظهورش اطلاقی است، اینجا را قبول دارند، ولذا یک جائی را ما بیائیم مد نظر قرار بدهیم که قبول دارند، منتهی ما می گوئیم در آمرک بغسل الجمعة و الجنابة ما ادعایمان این است که ظهور اطلاقی است. فرموده اند که اغتسل للجمعة و الجنابة ظهور اطلاقی است، حالا یک کسی بگوید اگر آمرک هم می گفت ظهور اطلاقی بود. بسیار خوب. ظاهر وحدت کلمه امر یا وحدت صیغه امر این است که در مقام ثبوت هم سنخ طلب واحد است. وحدت اثباتیه کلمه امر و یا صیغه امر ظهور دارد در وحدت ثبوتیه سنخ طلب، که اگر طلب در یکی غیر شدید است در دیگری هم همینطور است. اینکه بگوئیم در یکی شدید است و در دیگری غیر شدید، این خلاف ظهور وحدت ثبوتیه سنخ طلب هست. که اغتسل للجمعة والجنابة سنخ طلب غسل جمعه با طلب غسل جنابت یکی است.

وقتی ثابت شد که سنخ طلب در یکی استحباب است، نمی توانیم در دیگری بگوئیم سنخ طلب وجوب است.

ممکن است شما به ایشان اشکال کنید که پس اگر یک دلیل آخری هم بود گفت اغتسل للجنابة، شما می گوئید دیگر ما کشف کردیم ظهور اغتسل للجمعة و الجنابة را در وحدت ثبوتیه سنخ طلب. و چون طلب غسل جمعه طلب استحبابی است پس ظاهر اغتسل للجمعة و الجنابة این است که طلب غسل جمعه هم طلب استحبابی است. شما ممکن است اشکال کنید که پس حتی اگر خطاب خاص دیگری بیاید که اغتسل للجنابة یا آمرک بغسل الجنابة باز دیگر نمی توانیم به آن خطاب دیگر هم تمسک کنیم برای وجوب غسل جنابت؟

نه این اشکال وارد نیست. ایشان می گوید خب می تواند اغتسل للجمعة و الجنابة در مقام ثبوت مراد جامع طلب باشد. باز سنخش می شود واحد. ما قرینه داریم که طلب غسل جمعه وجوبی نیست، اما می تواند اینجا در مقام ثبوت مولا سنخ واحد از طلب را لحاظ کرده باشد ولی آن سنخ واحد جامع طلب باشد نه خصوص طلب استحبابی تا بگوئید پس ظاهرش این می شود که غسل جنابت هم طلب استحبابی دارد. نه، همین مقدار که می فهمیم در مقام ثبوت مراد جدی مولا سنخ واحد از طلب است، خب شاید این سنخ واحد جامع طلب باشد در اغتسل للجمعة و الجنابة یا آمرک بغسل الجمعة و الجنابة. منافات ندارد که دلیل آخری بیاید بگوید غسل جمعه واجب است.

پس ایشان فرمایششان این است که ظاهر اغتسل للجمعة و الجنابة یا آمرک بغسل الجمعة و الجنابة وحدت ثبوتیه طلب است تبعا للوحدة الاثباتیة، ولی می تواند وحدت ثبوتیه طلب یعنی جامع طلب اعم از وجوب و استحباب باشد.

بعد فرموده اند: این فرمایش استاد ما در مثال اکرم کل عالم که اگر دلیل داشتیم فقیه باید عادل باشد، کشف نمی شود که غیر فقیه هم باید عادل باشد؟

ایشان فرموده اند این مثال را ما قبول داریم، چون وحدت طلب مختل نمی شود. متعلق طلب در مورد فقیه قید می خورد بکونه عادلا، اما طلب اکرام او هم وجوب است و طلب اکرام عالم غیر فقیه هم وجوب است. متعلق طلب و موضوع طلب در مورد اکرام فقیه قید خورد به فقیه عادل. بله این دلیل نمی شود که غیر فقیه هم قید بخورد به عادل بودن.

فرق می کند این مثال با مثال اغتسل للجمعة و الجنابة یا آمرک بغسل الجمعة والجنابة. اینجا تصرف در هیئت داریم می کنیم نه در ماده و متعلق.

اقول: این فرمایش ایشان به نظر می رسد خلاف متفاهم عرفی باشد. یعنی اگر واقعا مولا به عبدش بگوید إغتسل للجمعة و الجنابة، یک دلیل منفصلی بیاید بگوید لابأس بترک غسل الجمعة، این مکلف غسل جنابت را هم ترک کند. آیا در بناء عقلاء مؤاخذه نمی کنند این عبد را، نمی گویند مولا گفت إغتسل للجمعة والجنابة یا گفت آمرک بغسل الجمعة الجنابة، دلیل منفصل آمد گفت غسل جمعه ترخیص در ترک دارد، اما غسل جنابت را چرا ترک کردید؟ آمد گفت انتفوا ابطکم و اغتسلوا للاحرام. بعد دلیل منفصل آمد گفت اگر حال ندارید نتف الابط بکنید اشکال ندارد. یک آقایی رفت گفت پس غسل احرام هم حال ندارم بکنم آن را هم ترک کرد. مولا می گوید چکار کردی؟ من او را گفتم لابأس بنتف الابط تو رفتی غسل احرام را هم ترک کردی. به چه مجوزی؟ عقلاء احتجاج می کنند.

ولذا انصاف این است که فرمایش آقای صدر مطابق با مرتکز عقلائی است.

ما بیش از این نمی فهمیم که در موارد مثلا آمرک بغسل الجمعة و الجنابة یا اغتسل للجمعة والجنابة مستعمل فیه واحد است. مستعمل فیه واحد است دیگر، طلب است. به تعدد دال و مدلول ما می فهمیم در غسل جمعه عدم وجوب را، ترخیص در ترک را. ظاهر وحدت اثباتیه این است که مستعمل فیه وحدت ثبوتیه دارد. همین.

حالا قول سوم و چهارم را هم بگوئیم، قائلین به قول سوم و چهارم هم خیلی واضح است که دیگر حکم عقلاء و حکم عقل در غسل جمعه چون دلیل داریم بر ترخیص در ترک دیگر بر وجوب نیست. اما عقلاء و عقل می گویند نسبت به غسل جنابت که ترخیص در ترک معلوم نیست.

پس نتیجه این شد که فقط طبق دلالت وضعیه کلمه امر بر وجوب ما نمی توانیم به آمرک بغسل الجمعة و الجنابة یا اغتسل للجمعة والجنابة تمسک کنیم و در غسل جنابت قائل به وجوب بشویم. اما طبق قول دوم و سوم و چهارم مشکلی پیش نمی آید.

می توانید همین ارتکاز عرفی را که عرض کردیم که معذور نمی دانند مکلف را در ترک غسل جنابت، قرینه و شاهد قرار بدهید که قول اول تمام نیست. چون لازمه قول اول این بود که ترک غسل جنابت هم اشکال ندارد، و این خلاف مرتکز عقلائی است.

حالا اگر فرض کنید که دو بار کلمه امر یا صیغه امر تکرار شد، آمرک بغسل الجمعة وآمرک بغسل الجنابة، این هم پیش می آید، اینجا چطور است؟ خب فقط شبهه در قول اول است، والا در قول دوم و سوم و چهارم که یک بار هم می گفت مشکل به وجود نمی آید تا چه برسد به اینکه دو بار بگوید. طبق قول اول ظاهرا بناء مشهور این است که باز می گویند اگر ثابت شد غسل جمعه مستحب است دیگر به خطاب آمرک بغسل الجمعة وآمرک بغسل الجنابة نمی توانیم تمسک کنیم بر وجوب غسل جنابت. بخاطر ظهور سیاقی.

اقول: انصاف این است که ما نمی فهمیم این ظهور سیاقی چیست. چون یکی ثابت شد که امر ندبی است ظهور سیاقی بگوید پس دومی هم امر وجوبی نیست ولو به این شکل که جامع طلب مراد باشد اعم از وجوب و استحباب. اما بیائیم بگوئیم وجوب غسل جمعه مراد است این خلاف ظهور سیاقی است. هیچ عرفی قبول نمی کند این معنا را.

بله شبهه در جائی است که یک ظهور مقامی منعقد بشود، یعنی یک روز مولا بیاید ده تا چیز را ردیف کند که همه اش مستحب است یک دانه اش مشکوک است. مثلا آمرک که روز جمعه ناخن بگیری و دعای ندبه بخوانی و دعای سمات بخوانی، هر چی گفت مستحب بود، در ضمنش گفت غسل جمعه هم بکنی. ممکن است وبعید نیست بگوئیم اگر غلبه مستحبات – نه یکبار که مثل إغتسل للجمعة والجنابة- کثرت مستحبات در این خطاب موجب ظهور مقامی بشود ما یصلح للقرینیة بشود که دیگر امر به غسل جمعه هم ظهور در وجوب پیدا نکند، بله ما این مقدار را قبول داریم که یعنی یک ظهور مقامی پیدا می کند که هر چه امروز در این خطاب گفت همه اش مستحبات بود، نه تای از آنها مستحب ویکی مشکوک، اینجا ما یصلح للقرینیة است.

البته بنابر قول رابع باید ملتزم بشویم به وجوب آن فعلی دهمی، چون ترخیص در ترک که واصل نیست. ولی چون ما قائل به ظهور اطلاقی هستیم می گوئیم ما یصلح للقرینیة مانع از ظهور اطلاقی است.

سؤال وجواب: قول چهارم می گوید عقل می گوید تا ثابت نشود و قسم نتوانی بخوری که این فعل ترخیص در ترک دارد معذور نیستی. این قرینه موجب شک می شود، اما قول رابع می گوید قسم بخور که ترخیص در ترک داری در این فعل دهمی.

سؤال وجواب: ما می گوئیم ظهور نوعی حال متکلم در این است که اگر غرضش در مقید بود سکوت نمی کند از بیان قید. ظهور نوعی حالی متکلم موجب ظهور خطاب می شود.

سؤال وجواب: آن کسی که مثل آقای خوئی حتی در آنجا هم می گوید که اطلاق ظهور نیست و حکم عقل است تا چه برسد به اینجا که از اول گفت اصلا وجوب به حکم عقل است. ... ما که ظهور اطلاقی قائلیم چه در اینجا و چه در بحث اطلاق و می گویم ظهور حالی موجب ظهور خطاب می شود. اما قول چهارم می گوید اصلا ظهوری در کار نیست، حکم عقل است مادامی که ترخیص در ترک محرز نباشد. تصریح آقای خوئی است که عقل یحکم بلابدیة الفعل ما لم یحرز الترخیص.

سؤال وجواب: دأب آقای خوئی هم همین است، حتی اگر مولا صد تا فعل بچیند که 99 تای از آنها مستحب است و یکی مشکوک است، باز آقای خوئی می گوید باید آن یکی را عقلا انجام بدهی.

ثمره سوم: این است که مرحوم آقای صدر فرموده است اگر ما دو امر داشتیم، یکی گفت آمرک باکرام زید و یکی گفت آمرک باکرام عمرو. علم اجمالی داریم که یکی از اینها ترخیص در ترک دارد حالا یا اکرام زید یا اکرام عمرو. آقای صدر فرموده است که اگر قائل به حکم عقل بشویم که باید احتیاط کنیم. چرا؟ برای اینکه آمرک باکرام زید احراز کردید که ترخیص در ترک دارد تفصیلا؟ نه، پس عقل می گوید باید اکرام کنید زید را. آمرک باکرام عمرو را هم احراز کردید تفصیلا که ترخیص در ترک دارد؟ نه، پس عقل می گوید باید شما احتیاط کنید، چون شما علم اجمالی دارید که یکی از این دو ترخیص در ترک ندارد. باید احتیاط کنید.

مرحوم آقای صدر فرموده اما اگر قائل شدیم به دلالت وضعیه یا دلالت اطلاقیه بر وجوب، آمرک باکرام زید به ظهور وضعی یا اطلاقی می گوید من ترخیص در ترک ندارم. آمرک باکرام عمرو هم همین را می گوید. علم اجمالی داریم که یکی از این دو تا حرف دروغ است. یا آن چیزی که آمرک باکرام زید می گوید که می گوید من ترخیص در ترک ندارم یا او دروغ می گوید، یا اینکه آمرک باکرام عمرو می گوید که من ترخیص در ترک ندارم. می گوئیم یکی از شما دارد دروغ می گوید، و این موجب تعارض می شود. تعارضا تساقطا، دیگر نه لازم است زید را اکرام کنیم و نه عمرو را.

این فرمایش آقای صدر.

اقول: من نمی دانم آقای صدر ره اینجا از مبنای خودش غفلت کرده است، خود ایشان در بحث عام وخاص مطلبی می گوید که آن مطلب کاملا مطلب درستی است. وآن این است که اگر شما علم اجمالی داشتید یکی از دو خطاب تخصیص خورده است مثلا، اصالة الظهور در ثانی الخطابین لابعینه جاری می شود.

مثال یک خطاب عام بزنم: مولا گفت اکرم کل عالم الا زیدا. نمی دانم مراد زید قد کوتاه است یا زید قد بلند. آقای صدر می گوید اصالة العموم اکرم کل عالم می گوید بگو انشاءالله هر دو زید تخصیص نخورده اند وبیش از یکی از این دو انشاءالله خارج نشده است. اصالة العموم می گوید تو می دانی یکی از این دو زید تخصیص خورده است اما نمی دانی که هر دو تخصیص خورده اند، بگو انشاءالله هر دو تخصیص نخورده اند. یعنی حجت اجمالیه داری که یا زید قد کوتاه داخل در عموم است یا زید قد بلند. حجت اجمالیه می گوید اکرام یکی از این دو واجب است و باید احتیاط کرد.

مثال دیگر: شما نماز ظهر و عصر خواندید، علم اجمالی پیدا کردید یکی از این دو نماز فاقد رکوع بود. و احتمال می دهید هر دو نماز فاقد رکوع بود. اما آن چیزی که به او علم اجمالی دارید نسبت به احدی الصلاتین است، نسبت به کلتا الصلاتین احتمال است. خب قاعده فراغ در نماز ظهر می گوید نماز ظهر صحیح است معارضه می کند با قاعده فراغ در نماز عصر. اما یک قاعده فراغی داریم که جاری می شود نسبت به آن ثانی الصلاتین لابعینه. می گوئیم ما می دانیم یکی از این دو نماز باطل است، شک داریم نماز دوم باطل است یا نه، انشاءالله نماز دوم باطل نیست. نتیجه اش این است که یک نماز چهار رکعتی بخوان به نیت ما فی الذمة.

حال چه جوری می شود که ما قاعده فراغ را در نماز اول جاری نکردیم چون معارضه کرد با قاعده فراغ در نماز دوم. در نماز دوم هم جاری نکردیم بخاطر همین معارضه. ولکن قاعده فراغ را در نماز دوم به این معنا که می گوئیم یکی از این دو نماز یقینا باطل است انشاءالله نماز دیگر و الصلاة الاخری صحیح است. با اینکه احتمال می دهیم هر دو نمازمان فاقد رکوع باشد پس احتمال می دهیم که هر دو نمازمان باطل باشد. پس تا قاعده فراغ نیاید و نگوید که تو می دانی یکی از این دو نماز باطل است انشاءالله نماز دیگر صحیح است تا این را نگوید ما نمی توانیم به یک نماز ما فی الذمة اکتفاء کنیم.

آقای صدر به مناسبت در همان بحث عام وخاص فرموده است: به نظر ما اشکال ندارد، جاری کنید اصالة العموم را در آن مثال اکرم کل عالم الا زیدا و بگوئید انشاءالله هر دو زید تخصیص نخورده است، وقاعده فراغ را هم در این نماز پیاده کنید بگوئید انشاءالله نماز دیگر باطل نیست. فرموده است عرفی اش این است، تصویر ثبوتی اش را بگذارید به عهده خودم. یک تصویر ثبوتی می کنم برای شما که چه جوری می شود که قاعده فراغ مثلا در نماز دیگر جاری بشود، یا چه جور می شود اصالة العموم در فرد دیگر غیر از این فرد معلوم بالاجمال جاری بشود.

حالا وارد آن بحث نمی شویم، به هر حال مبنای آقای صدر این است و مبنای درستی هم هست. اختصاص به ایشان هم ندارد، آقای خوئی ره هم مبنایش همین است. ولی می خواهم بگویم چناب آقای صدر! شما که مبنایت این بود چرا نیامدی در همین مثال خطاب امر بگوئی من علم اجمالی دارم در ترخیص در ترک نسبت به یکی از این دو خطاب. اگر شک هم داشته باشم در ورود ترخیص نسبت به خطاب دوم، اصالة الظهور می گوید بگو انشاءالله فقط یکی از این دو خطاب امر ترخیص در ترک دارد خطاب دیگر امر انشاءالله ترخیص در ترک ندارد. او می شود حجت اجمالیه.

پس این فرمایش آقای صدر با مبانی ایشان سازگار نیست و در این مثال هیچ ثمره فقهیه ای نمی شود تصویر کرد.

بقیه ثمرات انشاءالله فردا.